

نقد کتاب

محمد جواد شریعت
استادیاروسرپرست گروه زبان و ادبیات فارسی

تاریخ زبان فارسی

(بخشی از جلد دوم)

ساختمان فعل

بقلم دکتر پرویز خانلری

۱۲۰ صفحه - قیمت ۱۵۰ ریال

از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

شماره ۹۰

جلد اول این کتاب مدتها پیش انتشار یافت و نقدی بوسیله آقای علی اشرف صادقی در مجله راهنمای کتاب بر آن نوشته شد .

خوانندگان جلد اول تاریخ زبان فارسی از جناب دکتر خانلری انتظار داشتند که مجلدات بعدی را نیز به همان شیوه و با همان دقت و بدون عجله انتشار دهند ، البته همه مشتاق بودند که هر چه زودتر دنباله بحث تاریخ زبان فارسی را مطالعه کنند ، ولی مایل نبودند که مجلدات بعدی به این صورت مثله شود که بخشی از مجلد دوم در صد و بیست صفحه و بخشی دیگر در صفحاتی کمتر انتشار یابد . در حال کتابی است انتشار یافته و باید به محتوای آن پرداخت و از آن استفاده برد .

عنوان کتاب ساختمان فعل ، ولی مثالها و مطلب کتاب ساختمان مصدر

است ، یعنی در اینجا تسامحی شده است که سابقه دارد و بهتر بود در همه موارد کلمه مصدر را قبل از فعل بکار می بردند مثلاً بجای این گونه فعلها از این قبیل اند : آمدن ، آموختن ، آمیختن . . . » (صفحه ۱۱) بهتر بود که مرقوم می داشتند: مصادر این گونه فعلها از این قبیلند . . .

در صفحات اول کتاب فهرست کتابهای مورد استفاده و مورد استناد ذکر شده و برای هر يك رمزی آمده است که غالباً این رمزها بقدری نامتناسب تعیین شده است که خواننده مجبور است همواره به آغاز کتاب مراجعه کند و من متحیرم که چگونه این رمزها در خاطر خود استاد باقی مانده است و چه بهتر بود که اسم خود کتاب بجای این رمزها نوشته میشد. من اطمینان دارم که با استقبال مردم از خرید این کتاب، چاپ دوم آن هم بزودی شروع خواهد شد و امیدوارم جناب استاد در چاپ دوم خوانندگان را از این رمزبایی نجات بخشند .

در این کتاب افعال زبان فارسی به پنج دسته تقسیم شده است :

ساده ، پیشوندی ، مرکب ، عبارت فعلی ، فعلهای ناگذر .

اما فعلهای ناگذر (که پس از این در باره لفظ و معنی آنها بحث خواهیم کرد) نمیتواند بخش جداگانه‌ای باشد ، زیرا از نظر ساختمان همان فعل مرکب (و به عقیده بنده فعل ساده) است و از نظر معنی با فعل مرکب فرق دارد ، و همانگونه که از نام کتاب و روش جدید فن دستور زبان برمی آید نباید معنی را با ساختمان و لفظ مخلوط کرد. و بهتر بود این قسمت در بخش دیگری (مثلاً فعل از نظر معنی یا ارتباط فعل با اجزاء دیگر جمله و امثال آن) عنوان می شد .

اما سه قسمت افعال پیشوندی و مرکب و عبارت فعلی نیز می توانست در يك بخش خلاصه شود ، به این ترتیب که گفته شود : فعل مرکب یا از دو قسمت ساخته میشود یا بیشتر از دو قسمت دارد و ممکن است قسمت اول پیشوند باشد یا اسم معنی

یا اسم ذات و یا صفت و در نتیجه فعل فقط به همان ساده و مرکب تقسیم شود . البته این مطلب نمیتواند ایرادی باشد ، بلکه نظری است شخصی .

در صفحه «۱۳» کتاب چنین افاده شده است : «در بعضی از رساله ها که در این باب تألیف شده است شماره فعلهای ساده فارسی را تا دوهزار و بیشتر رسانده اند . اما باید دانست که در این فهرستها (که از فرهنگهای کهنه فارسی اقتباس شده) صورتهای مختلف تلفظی یک فعل را جدا گانه ضبط کرده اند مانند: الفختن و الفعدن و الفاختن و الفیدن یا اسپاردن و اسپردن و سپردن و جز اینها ، یادو صورت مصدر حاصل از ماده ماضی و ماده مضارع را دوباره به شمار آورده اند . مانند : الفختن ، و الفنجیدن ، آهختن و آهنجیدن ، آموختن و آموزیدن ، آمیختن و آمیزیدن ، افراشتن و افرازیدن و جز اینها . یادو صورت لازم و متعدی یک فعل را دو بار ثبت کرده اند مانند گنیدن و گنداندن ، دریدن و دراندن ، خوابیدن و خواباندن ، چسبیدن و چسباندن و جز اینها » .

در اینجا باید چند نکته را یادآوری کنم :

اول آنکه وقتی به پیوست شماره «۱» (افعال ساده متداول) مراجعه میکنیم ، می بینیم که در حرف «ج» جستن و جهیدن (که یکی از ماده ماضی و دیگری از ماده مضارع است) با هم آورده شده است یادو حرف «گی» گشتن و گردیدن .

دوم اینکه استاد معلوم نفرموده اند که آیا صورت لازم فعل مهم تر است یا متعدی شده آن ، و روی این اصل تکاندن و تکائیدن استعمال شده ، ولی تکیدن که مصدری اصلی و لازمست ذکر نشده است .

سوم اینکه گاهی لازم است معنی مصدر ذکر شود تا اشکالات زیر پیش نیاید :

۱- دوختن و دوشیدن ممکن است دو مصدر از دو ماده ماضی و مضارع گرفته شود ، در صورتیکه اگر معنی ذکر شده بود این شائبه پیش نمی آمد .

۲- گذاشتن اگر معنی طی کردن و پشت سر نهادن بدهد متعدی گذاشتن بحساب میآید و این بانظر جناب استاد مخالف است که در این فهرست نباید متعدی و لازم با هم بیایند. همچنین است درباره شکافتن و شکفتن (باتغییر جزئی تلفظ).
چهارم اینکه آیا «زادن» اصلی تر است یا «زائیدن»؟ و «گشادن» اصلی تر است یا «گشودن»؟

پنجم اینکه در فهرست افعال ساده متداول بر میخوریم به مصادر افعالی از قبیل شکافتن و شکفتن که گویا از افعال مهجور باشند.
ششم اینکه بهتر است بجای: «رفتن و روفتن»، «روفتن و روفتن» نوشته شود چون روفتن اصلی است و مخفف آن رفتن است و ماده مضارع آن دلیل بارزی است بر این مدعا.

هفتم اینکه آیا در ماندن جزو افعال ساده است یا مصدر فعل مرکب (یا به اصطلاح جناب دکتر، پیشوندی)؟

هشتم آیا بهتر نبود بجای «غلطیدن»، «غلتیدن» نوشته میشد؟
در صفحه «۱۶» درباره پیشوند «ب» که در بعضی از فعلهای فارسی مفهوم خاصی به کلمه میبخشد، مثالهایی ذکر کرده اند که در مورد «بودن» و «داشتن» همه از يك کتاب نقل شده است و در مورد «رسیدن» هم تقریباً همین گونه است.
همچنین در صفحه «۱۸» مثالهایی که برای فراز کردن ذکر کرده اند همه از يك کتاب است، در صورتیکه می توانستند از بسیاری از متون فارسی شاهد بیاورند.
در مورد باز کردن (صفحه ۱۹) علاوه بر آنکه مثالها همه از يك مأخذ است باید یاد آور شد که باز کردن معنی تلافی کردن نمیدهد چون با کلمه مکافات آمده است.

در مورد دیگر، معنی «باز کردن» سردن و چیدن آمده است، در عبارتهای

ریش باز کردن و ناخن باز کردن ، باید علاوه کنم که «باز کردن» به معنی کندن نیز استعمال شده است - مانند : « درد آن برابر پوست باز کردن باشد در حق بزرگان» (کلیده چاپ مینوی صفحه ۵۴)

در صفحه «۲۰» در مورد «در کردن» نیز مثالها همه از يك کتاب نقل شده . در صفحه «۲۳» در حاشیه مطالبی هست که از نظر اصولی با آن توافقی ندارم و آن درباره «همکرد» و «فعل معین» است و برای آنکه خوانندگان از مطلب بخوبی آگاهی داشته باشند . عین نظر جناب دکتر را نقل میکنم .

«اصطلاح همکرد را در اینجا برای آن قسمت از فعل مرکب که صرف میشود قرار داده‌ایم در فارسی بیشتر فعلها بصورت ترکیبی (اسم یا صفت + فعل) بکار میرود و این گونه ساختمان فعل که در بعضی زبانهای دیگر نیز مثالهای معدودی دارد ، از مختصات زبان فارسی است . فعل مرکب عبارت از مجموع دو کلمه یا بیشتر است که از آنها معنی واحدی اراده میشود مانند : اجرا کردن ، اندازه گرفتن ، جدا ساختن و مانند آنها . در این ترکیبات يك جزء همیشه اسم یا صفت است که تغییر نمیکنند و صرف نمیشود و جزء دیگر فعلی است که در صرف به کار میآید . این جزء اخیر فعل مرکب را گاهی فعل معین یا معین فعل خوانده‌اند .

اما باید در نظر داشت که اصطلاح فعل معین برای مورد دیگری نیز بکار میرود و آن صیغه هائی از فعل بودن است که در صرف همه فعلها (چه ساده و چه مرکب) برای زمان ماضی نقلی و ماضی دور استعمال میشود . یعنی از فعل «رفتن»

رفته‌ام رفته بودم

اما مراد ما در اینجا فعلهائی است که با اسم یا صفت ترکیب میشوند و معنی مستقل واحدی ایجاد میکنند و در زمانهای ماضی نقلی و ماضی دور متضمن آن جزء صرفی که «فعل معین» خوانده میشود نیز هستند . یعنی فعل مرکب «اجرا کردن» در

زمان های مزبور شامل سه جزء میشود که یکی از آنها اسم (اجرا) و دومی جزء فعلی (کرده) و سومی «فعل معین» است :

اجرا کرده ام اجرا کرده بودم

بنا بر این به دو جزء متفاوت نام و عنوان واحد نمیتوان داد به این سبب ما در اینجا ناچار از قبول اصطلاح خاصی شده ایم و کلمه همکرد را برای جزء فعلی در افعال مرکب بکار برده ایم. لفظ کرد در ادبیات فارسی (کشف الاسرار) درست بجای اصطلاح صرفی و نحوی فعل آمده است. بنا بر این کلمه همکرد، یعنی آنچه با کلمه دیگر فعل مرکب میسازد، برای قسمت صرف شونده این گونه افعال به کار رفته است. اصطلاح «همکرد» را میتوان پذیرفت، اما درباره فعل معین، باید دانست که در زبان فارسی (برخلاف اغلب زبانهای خارجی) فعل معین و فعل ربطی یا اسنادی باهم تفاوتی دارند، و کسانی که تنها به زبانهای خارجی توجه دارند، این تفاوت را ملحوظ نمیدارند. افعال معین یا کمکی در زبان فارسی قبل از فعل اصلی یا مصدر یا مصدر مرخم میآیند مثل :

میخواهم بروم، خواهم رفتن، خواهم رفت، باید بروم، باید رفتن، باید رفت
و امثال آن، اما افعالی که بعنوان شناسه بعد از مصدر مرخم فعل اصلی + حرف «ه» میآیند (مانند رفته ام، رفته بودم، زده است، زده باشد، دیده شده است. . . .) افعال معین یا کمکی نیستند، بلکه همان افعال ربطی هستند که فعل را به فاعل ارتباط میدهند و بعد از فعل اصلی میآیند و در صورتیکه قبل از آنها (مصدر مرخم + ه) نباشد، صفت یا اسم بجای صفت را به مسند الیه نسبت میدهند مانند : او خوب است، یا بچه پسر است. . . .

اما در زبانهای خارجی (مثلاً «انگلیسی» فعل معین (مانند Can, Could) و فعل ربطی (مانند: am, is, was) هر دو قبل از فعل اصلی میآیند و در آن زبانها

می‌توان آنها را یکدسته بحساب آورد .

البته این مطلب اختلاف عقیده و سلیقه است و میتوان آن را با بحث علمی به نتیجه رسانید .

در صفحه «۲۷» پس از ذکر—————ر مثالهایی برای همکرد «کردن» بیان داشته‌اند که: «حاصل این ترکیب به حسب معنی جزء نخستین، گاهی لازم و گاهی متعدی است» و من فکر میکنم که اگر در انتشار این دفتر عجله بخرج نمدادند، با آن احاطه‌ای که جناب ایشان به ادب‌فارسی دارند (وسه سال‌شاگردی در محضر ایشان این مطلب را به این بنده ثابت کرده است) مطلب شگفته‌تر میشد و معلوم میداشتند که درچه مواردی معنی لازمست و درچه مواردی متعدی .

در صفحه «۲۹» مرقوم داشته‌اند که «همکرد ساختن تنها با صفت فعل مرکب میسازد. حاصل این ترکیب درست معادل ترکیب صفت با همکرد «کردن» است» در اینجا این بنده اضافه میکنم که علت این معنی آنست که در زمان قدیم «کردن» را بجای «ساختن» بکار میبردند چه از آن معنی اصلی اراده میشد و چه معنی مجازی، مانند: خانه ای کرد، بجای خانه ای ساخت و قصیده ای کرد، بجای قصیده ای ساخت .

در صفحه «۳۵» مرقوم داشته‌اند که «اما گاهی اسم ذات در استعمال با این همکرد (یعنی دادن) معنی مجازی دارد و در این حال باید مجموع را «فعل مرکب» محسوب داشت مانند دست دادن = میسر شدن و تن دادن = تحمل کردن و از این قبیل است افعال دل دادن به معنی توجه کامل کردن و پا دادن به معنی پیش آمد مناسب در فارسی جاری امروز» و من بنده جناب استاد را توجه میدهم به شعری از حافظ، در مورد دل دادن، که اتفاقاً ایشان هم در صفحه «۴۰» یعنی پنج صفحه بعد از این، آن را «ذیل خجالت بردن» ذکر کرده‌اند و آن شعر این است:

دل دادمش به مژده و خجلت همی برم زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست
که در اینجا دل دادن فعل مرکب نیست و گویا در این باره باید دقت بیشتری
کرد و من همین اشاره را کافی میدانم .

در همین صفحه « ۳۵ » نوشته اند « گاهی فعل مرکب با کردن لازم است و
با دادن متعدی مانند : تغییر کردن و تغییر دادن ، فرمان کردن و فرمان دادن . . .
جای کردن و جای دادن . . . » اما گویا این نظر درباره دو مثال فرمان کردن
« همیشه » و جای کردن « گاهی » صادق نباشد .

در صفحه « ۳۹ » سوگند خوردن را مثال زده اند و گویا وقتی فایده عامتر میشد
که تذکر می دادند که سوگند خوردن در زمان قدیم ساده بوده است و به تدریج مرکب
شده است . و اصولاً بحث عوامل ترکیب فعل یکی از بحثهای اساسی است که جای
آن در همین کتاب است و متأسفانه جایش خالی است .

در صفحه « ۴۳ » در مورد رفتن مرقوم داشته اند که (تنها با اسم ترکیب میشود
و از آن فعل لازم حاصل میشود و معادل ترکیب با همکرد « شدن » است) و ضمن
مثالهایی که نقل کرده اند « سخن رفتن » را ذکر کرده اند که معنی « سخن شدن »
نمی دهد .

در مورد « آمدن » (صفحه ۴۴) که معادل شدن است مثالها از این قرار است :
کشته آمدن ، برابر آمدن ، گفته آمدن ، نزدیک آمدن ، پدید آمدن ، دریده آمدن . باید
بگوییم که « آمدن » وقتی به معنی « شدن » استعمال شود ، همان فعل ربطی است . و
اگر قبل از آن (مصدر مخم + ه) بیاید فعل مجهول میسازد ، نه فعل مرکب ،
بنابر این کشته آمد ، دریده آمد ، فعل مجهول است نه فعل مرکب (همین مطلب در
مورد افتادن نیز صادق است) .

در صفحه « ۵۴ » در مورد « بستن » مرقوم داشته اند « مواردی که مفهوم اصلی

آن برجا بماند همکرد شمرده نمیشود: آذین بستن و عقد بستن « که در مورد عقد بستن گویا نظرایشان را باید باشک و تردید تلقی کرد.

در صفحه «۴۶» مرقوم داشته‌اند «در بعضی ترکیبات (داشتن) نیز مفهومی معادل انگاشتن و شمردن دارد مانند: خوار داشتن، سبک داشتن، بزرگ داشتن...» که باید متذکر میشدند که این معنی فقط در مواردی صادق است که جزء اول صفت باشد. در صفحه «۵۴» در مورد خواستن مرقوم داشته‌اند: «هرگاه این اصل را بپذیریم که همکرد آن است که در ترکیب بر معنی اصلی خود دلالت نداشته باشد فعل خواستن را نمیتوان از این مقوله دانست، زیرا که در اکثر احوال مفهوم تقاضا در آن باقی می‌ماند، باین حال در بعضی موارد خاص شبیه همکرد است» و این مورد یکی از مواردی است که باید خیلی بیشتر از اینها درباره آن تحقیق شود و ای کاش این موارد حل شده بود و آنگاه کتاب انتشار یافته بود.

در صفحه «۵۶» مرقوم داشته‌اند: همچنین همه فعلهای ساده متعدی يك صورت لازم دارند که از صفت مفعولی آنها با شدن ساخته شود. در این حال جزء شدن را از نوع «فعل معین» باید محسوب داشت مانند: «ساختن» ساخته شدن «ریختن» ریخته شدن «گداختن» گداخته شدن «گشادن» گشاده شدن... باید عرض کنم که صفت مفعولی با شدن فعل مجهول تشکیل میدهد نه فعل مرکب و در تمام این مثالها فعل مجهول بوجود آمده است. و جالب توجه این است که در صفحه «۶۰» به این مطلب برمیخوریم: (وجه دیگر استعمال «گشتن» آن است که با صفت مفعولی از فعل متعدی صورت مجهول میسازد و در این مورد باید آن را معین فعل به شمار آورد مانند: پراکنده گشتن، آغشته گشتن، آزرده گشتن، بسته گشتن، پوشیده گشتن...) و من نمیدانم درین مورد چه فرقی است میان شدن و گشتن؟

در ذیل وجه اول فعل گشتن آورده اند: «اسمهاییکه در معنی صفت بکار میروند نیز با این فعل به نهاد جمله وابسته میشود: فسانه گشتن و حجاب گشتن» و در وجه سوم آورده اند: «وجه سوم آن است که فعل گشتن، با اسم ترکیب شود و در این مورد نیز درست جانشین «شدن» است و صورت لازم فعلی است که از ترکیب با کردن حاصل میشود، و در این وجه استعمال است که باید آنرا همکرد شمرد مانند: خطا گشتن و انجمن گشتن، تعیین گشتن، بدل گشتن، هلاک گشتن، «و من نمیدانم چه فرقی است میان ذیل وجه اول و وجه سوم، در حالیکه در همه موارد وجه سوم، اسمها معنی وصفی دارند و خطا و انجمن و یقین و بدل و خون و هلاک و تلف به ترتیب به معانی مشتبه و مجتمع و متیقن و متبدل و خونین و کشته و ازین رفته بکار رفته است.

در صفحه «۶۳» در مورد ترکیب «گرداندن» با اسم این مثالها آمده است: «مسخ گرداندن، نقد گرداندن، کشف گرداندن» که مسخ و نقد و کشف هر سه اسم بجای صفت هستند نه اسم بنابراین گرداندن و گردانیدن یا باصفت ترکیب میشوند و یا با اسم بجای صفت، نه با اسم.

در صفحه «۶۹» در مورد ترکیب اسم ذات با همکرد مطالبی مرقوم داشته اند که می توان بطور کلی گفت که در این موارد جزء دوم یعنی همکرد يك فعل متعدی است و اگر نتوانیم میان دو قسمت حرف «را» را قرار دهیم آن فعل مرکب است مانند: گوش کردن (که نمیتوانیم بگوئیم گوش را کرد) گوش داشتن، چشم کردن، شانه کردن، حلقه کردن، مهر کردن، قفل کردن، زین کردن، شانه زدن، حلقه زدن.

فصل عبارت فعلی یعنی فصل چهارم به نظر من فصلی زائد است و میتوانست جزئی از فصل فعل مرکب باشد.

اما درباره فعلهای ناگذر یعنی فصل پنجم دو نکته باید گفته شود: یکی

درباره اصطلاح فعلهای ناگذر و دیگر در باره مفهوم آن .

اولا ، پیشوند «نا» وقتی بر سر صفت مشابه (مانند : دانا ، توانا ، بینا ، گویا ، شنوا ، شکيبا) بیاید در صورتی الف آخر ساقط می شود که آنچه باقی می ماند ، ماقبل آخرش «الف» و گاهی «ی» باشد مانند : نادان و ناتوان و ناشکيب ، اما در بقیه موارد چنین نیست مانند : نایینا ، ناشنوا (و ناشکيبا) .

بنا بر این وقتی «گذرا» بوسیله پیشوند نفی «نا» منفی شود بصورت «ناگذرا» در می آید نه «ناگذر» .

مطلب دیگر آنکه من بنده نمیدانم که مقصود از فعل «ناگذر» یا «ناگذرا» فعل لازم است (چون می فرمایند فعل متعدی را «گذرا» ترجمه کرده اند) یا همین فعلی که در این بخش از آن سخن بمیان آمده ، یا هر دو (و از آنجاکه می فرمایند ، «این گونه فعلها را از باب ناگذر میخوانیم» میتوان دانست که اینها را باید جزو فعلهای لازم شمرد ولی عنوان گذاری را در این حال باید غلط دانست) .

ثانیاً ، در باره مفهوم این فعلها نوشته اند : (صفحه ۹۷) «اماد فارسی يك نوع سوم نیز وجود دارد که فعل به ظاهر «گذرا» است یعنی مفعول می پذیرد . اما مفعول ظاهراً به معنی فاعل است . در این گونه فعلها شناسه یعنی جزء صرفی که بر شخص دلالت میکند نیست و فعل همیشه یکسان با ساخت دیگر کس مفرد (مقصودشان سوم شخص مفرد است) می آید ، اما به جای شناسه ، ضمیر مفعولی جدا یا پیوسته به کار میرود . این ضمیر (یا اسم در دیگر کس) از نظر دستوری مفعول است اما از جنبه معنوی یا منطقی جانشین نهاد (یا فاعل) جمله است .

وی را خوش آمد (سمک ۴- ۲۸۶)

در اینجا ضمیر وی نشانه مفعول (را) دارد ، اما اثر فعل خوش آمدن به همین ضمیر بر میگردد که از جهت معنی «نهاد» جمله است . این گونه فعلها را از باب

ناگذر میخوانیم زیرا اگرچه به ظاهر متعدی است، یعنی مفعول می‌پذیرد، معنی آنها از نهاد نمیگذرد و به دیگری اثر نمیکنند»

در تمام مواردیکه مرقوم فرموده اند، عقیده بنده این است که (البته این نظر شخص بنده است و ممکن است صحیح هم نباشد) اولاً « حرف را » در تمام این موارد به معنی « برای » یا علامت اضافه است، ثانیاً، فعل معنی مجازی پیدا میکند مثلاً « آمد » و « بود » به معنی « ایجاد شد » و « آید » و « است » به معنی « ایجاد شود » و « گرفتن » بمعنی « فراگرفتن » و در خود فرو بردن . . . استعمال میشود و گاهی هم « آمدن » به معنی « بنظر آمدن » و « مورد نظر قرار گرفتن » و امثال آن استعمال میشود . ثالثاً در هر مورد صفت استعمال شده است، « صفت بجای اسم یا بجای موصوف » باید حساب شود .

بنابراین « وی را خوش آمد » یعنی « برای وی حالت خوشی ایجاد شد » و « حضرت خلافت را شرم آمد » یعنی « برای حضرت خلافت شرمندگی ایجاد شد » و « شرابدار ملک را یاد آمد که » یعنی « بیاد شرابدار ملک آمد که . . . » و « رحم آمد بروی آن استاد را » یعنی « برای آن استاد بروی رحمت و رقت قلب ایجاد شد » . . . و « نگه کردم این نظم سست آمدم » یعنی « دقت کردم، این نظم بنظر من سست آمد »

در هر حال جناب استاد در صفحه « ۱۰۲ » این گونه نتیجه میگیرند که :

شاه را خوش آمد = شاه خشنود شد

خشم آمد = تو خشمگین شدی

خوشم آمد = من خوشنود شدم

در حالیکه من میگویم :

شاه را خوش آمد = برای شاه خوشی ایجاد شد

خشمت آمد = برای تو خشم ایجاد شد
خوشم آمد = برای من خوشی ایجاد شد .

البته همانگونه که ذکر کردم این نظر قطعی نیست و باید در این باره بحث شود. در اینجا میرسیم به پیوستهای شماره «۱» (افعال ساده متداول) و شماره «۲» (فعلهای مهجور یا متروک یا مشکوک) که هیچکدام کامل نیست و گاهی هم جایجاست و این مطلب را در آغاز این مقاله ذکر کرده‌ام .

در باره نام کتاب نیز یکبار ذکر ایرادی کردم و در اینجا نیز متذکر میشوم که وقتی برای اولین بار نام این کتاب را (ساختمان فعل) شنیدم تصور کردم که مقصود مثلاً ساختمان فعل ماضی و مضارع و امثال آنست ولی کتاب جز این بود
عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگوی .

در اینکه کتاب مبتکرانه است حرفی ندارم و در اینکه استادانه هم نوشته شده است سخنی نیست. چاپ و صحافی کتاب هم چشمگیر است و خواندن آن را به همه عاشقان زبان و دستور زبان فارسی توصیه میکنم. آنچه مرا به نوشتن این چند کلمه واداشت ارادتت است که به استاد خود دارم و نمی‌خواستم که دنباله آن جلد اول، این جلد دوم باشد، بلکه انتظار داشتم که حتی یک پرگاه در زلال نوشته استاد ببینم. ولی گمان نکنید که فضیلت جلد اول بر جلد دوم فضیلت «قل هو الله احد» بر «تبت یدا ایی لهب» است ، زیرا بنظر من اشکالات جلد دوم همین‌ها بود که برشمردم .

توفیق استادگرامی را در نشر دنباله این تاریخ زبان از یزدان پاک خواستارم.